

سگ باهوش؛ خاطره‌ای که اهمیت رعایت حقوق حیوانات را گوشزد می‌کند



تابستان سال ۸۱ بود و من مثل هر روز داخل مطب در شهرستان بندر انزلی نشسته بودم که یک قلاده سگ نژاد تریر برای ویزیت دوره‌ای و تزریق واکسن در بغل صاحبش وارد شد. معمولاً سگ‌ها به واسطه‌ی هوشی که دارند اگر یک بار وارد درمانگاه شوند و مورد لطف دامپزشک قرار بگیرند، در مراجعات بعدی دچار استرس می‌شوند و کلاً از محیط درمانگاه خوششان نمی‌آید و با دامپزشک رابطه خوبی ندارند؛ برای من که این طور بوده و بیشتر مریض‌هایم از من خوششان نمی‌آمد؛ حتی سگی بود که صاحبش می‌گفت هر وقت تصمیم می‌گیرم او را پیش شما بیاورم، ذهن من را می‌خواند و زیر تخت مخفی می‌شود؛ یا گاهی که برای معاینه به خانه‌شان می‌رفتم، صدای ماشین من را می‌شناخت و پیش از در زدن مخفی می‌شد. از این اتفاقات زیاد افتاده ولی این خاطره‌ای که می‌خواهم تعریف کنم، کمی فرق دارد و برعکس این اتفاقات است.

داشتم می‌گفتم که سگ کوچولویی بنام «تیتو» در بغل صاحبش وارد شد و صاحبش او را روی میز استیل قرار داد. تیتو تمام حرکات من را زیر نظر داشت؛ وقتی شروع به معاینه کردم، حالت پرخاش به خودش گرفت و با غرش کردن دندان‌هایش را نشان داد؛ می‌خواست من را بترساند. از صاحبش خواستم او را آرام کند تا کارم را انجام دهم. خلاصه، بعد از معاینه و تزریق واکسن خداحافظی کردند و رفتند. گویا حدود یک کیلومتر که دور شده‌اند، تیتو از دست صاحبش فرار می‌کند و به وسط خیابان می‌دود که با یک ماشین تصادف می‌کند و زخمی می‌شود؛ تصادفش شدید نبوده ولی زیر شکم حیوان خراشیده می‌شود. صاحبش تعریف می‌کرد وقتی آمدم او را بگیرم، برایم پارس کرد و شروع به دویدن کرد؛ من هم به دنبالش دویدم؛ صدایش می‌کردم که برگردد ولی توجهی نمی‌کرد!

داشتم سگ دیگری را معاینه می‌کردم که دیدم تیتو وارد مطب شده و آمده در مقابل‌ام دراز کشیده و زخم خودش را به من نشان می‌دهد؛ وقتی معاینه‌اش کردم و زخمش را مداوا کردم، بسیار آرام بود و اصلاً از دست من عصبانی نبود. این خاطره برای‌ام خیلی جالب است؛ چون دیدم حیوان زبان‌بسته می‌دانست که بعد از تصادف تنها کسی که می‌تواند به او کمک کند، من هستم.

منبع: حکیم مهر، خاطره‌ی دکتر ساسان پشتیبان/دامپزشکی گیلان
ویرایش و تنظیم: پرتال آموزش و ترویج سازمان دامپزشکی کشور